



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1584



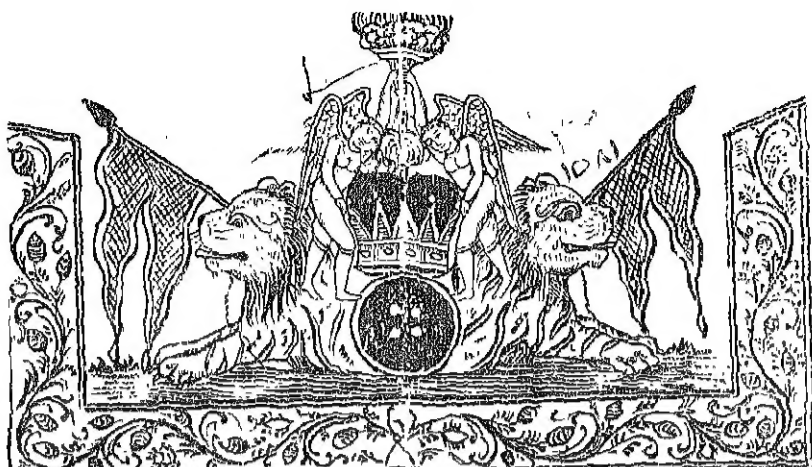
بهرین مکین و مکان و فضل خلاق زمین مان

و قمر سوم



و طبع کوین پریش پادشاه هر و بی طبع

گر وید



بسم الله الرحمن الرحيم

و ذکر آغاز قبض و تصرف و ملت انگاشته به مملکت هندوستان و حصول امر

سلطنت باین طبقه عظمت نشان

راویان اخبار و ناقلان آثار بدست یاری اقلام عنبر فام گوهر سخن را در رشته تخریر بدینگونه  
سفته اند و در احیای تذکار گزشتگان چنین اعجاز میسجائی بکار برده اند که چون مشیت  
ازلی و قضای لم یزل مقتضی بران شد که خطه جنت نشان هندوستان از ضم خاشاک  
فتنه پاک گردد و متوطنان این مملکت از حوادث روزگار بهدامن و امان برسانند  
پس ابالی انگلستان را متوجه بحال ایشان فرمود و چاره کار جماعه مظلوم بدست تدبیر  
این جماعه دانشوران سپهر و چنانچه ایشان بذریعه شغل عظیم تجارت که نشانی است  
از فکرهای بلند و نتیجه ایست از تدابیر ارجمند پادشاهین و ولایت نهاده و رفته رفته ریشه  
تصرفات در سرزمین این مملکت دو انیده نخل سلطنت را جوان و چاچمن این ولایت را

رشک بهشت جاودان ساختند تا بپایان عدل این گروه سعادت پزوه اصغر  
 آکا بر در کنج عافیت بر آسوده داد و کامرانی دادند و اهالی و موالی و انالی و ادانی  
 ابواب فراغت و راحت بر روی خود گشادند و تفصیل این احوال آنکه در عهد دولت  
 و ایام خلافت ملکه الزهرا جماعت تاجران که بزبان انگلیسی مراد از کپنی است  
 برای تجارت هندوستان بیجا و یازده سال از ملکه برخود حاصل نمودند و باز  
 سنده کور در سال یک هزار و شصت و عیسوی برهنای هست بلند و اقبال از بهر  
 بهند وستان رسیدند و کار و بار خود آغاز نمودند بعد چندی که بیجا و سنده با تقاضای  
 دیگر حاصل کرده باز کارهای خود را از سر گرفتند در سال یک هزار و شصت و عیسوی  
 عیسوی کپنی دیگر از بادشاه انگلستان سنده تجارت بدست آورده بهند وستان  
 و بارگاه تجارت برافراخت کپنی اول درخار زار حیدر آباد بنام زعمت و مخالفان  
 ایشان کمربست و در کمین فرصت نشست مدتی بین الفریقین تنش فتنه بپا داشت  
 و فکرهای جانبدار و ناسودمند بود از آنجا که خوراپا بر فراز سرست خرومند (از آن رو)  
 برخاستند و مجلس مشورت و کنگایش بر آراسته بساط منازعت در آن روز و پیر و دلیری  
 صلح داشتی پیوندند که گفته اند

بید و لقی از نفاق خیز

دولت همه را اتفاق میسرند

در اندک مدتی کاروبار ایشان رونقی تازه گرفت و آب در نیکی بی اندازه یافت.

و دول یک شود و بشکند کو را | پراگندگی آرد و انبوه را

در سال یک هزار و شصده و دوازده<sup>۱۲</sup> عیسوی از التفات و مرحام حضرت پیرالدین جهانگیر  
بادشاه هندوستان بنای کارخانجات تجارت در سورت و احمد آباد و بمبئی انداختند  
و رفته رفته قلعه سینت جارج اصدان کرده بنای دولت خود را مستحکم ساختند و در سنه  
یک هزار و شصده و شصت و هشت<sup>۶۸</sup> عیسوی چارلس دوم بادشاه انگلستان خود را  
با دختر بادشاه پرتگال که خدا ساخته جزیره بمبئی و همچنین حاصل نفوذ و بایست اندیا کمپنی  
مرحمت فرمود و اباالی کمپنی آنرا مرکز دولت خود قرار داد و دند و بساط تجارت و وسیع تر  
گسترده متعانت کافی و دانی برداشتند در سال یک هزار و شصده و نود و هشت<sup>۹۸-۱۰۰</sup> عیسوی  
زمینداری بزرگاله از بادشاهان و عظیم الشان بن بهادر شاه خرید کرده تخم حکومت  
پان سرزمین افشانند و در عهد فرخ سیر که سال یک هزار و هفتصد و پانزده<sup>۱۵-۱۶</sup> عیسوی  
باشد سفری کاروان با تخت و هدایا مع ذاکتر ملکن بدرگاه سلطانین پناه فرستادند  
در آن وقت حضرت بادشاه بر بستر علالت جا داشتند و جشن کتخامی آن حضرت را  
با دختر آجیه جیت سنه مرزبان بوده پور بدین سبب در ضیق عیوق افتاده بود و بادشاه  
از غایت طال بخور و خواب بودند و اکثر ملکن متکفل امر معاهده گردیده به اقل درستی

شقای کلمه داد و با شاه و غین نا امید می براه و خود رسیده از داکتر فرمود که هر چه  
آرزو و در دل داشتند به شایان بن بخواه و اکثر از غایت علوتی نظری بر فرموده اوقتی  
خود نگریه برای بهبود قوم و ملت خویش استعدای معانی محصول تجارت و عطای  
قطع زمین به جهت تعمیر عمارتی نمود و با شاه استعدای او منظر فرمود و سند این خطبه  
با و از آنی داشت درین صورت ابالی انگلستان از طرف حصول اطمینانی کامل  
بهم رسانیده قلعه ولیم فورث در سرزمین کلکتیه احداث فرمودند و مشو طنان خطبه  
را بشارت استقلال دولت و فواید استقامت این سلطنت دادند و مقارن اینحال  
میان مظفر جنگ و نواب ناظر جنگ و رنمای نظام الملک آصف جاہ در باب امر  
سند شدنی نزاری بطور آمد و کار بطول الحث کشید اهل فرانس که در پانصدی پری از دنی  
متناوی بطریق استقلال دوم فرماد می زدند بجا بیست مظفر جنگ برخاستند و اهل کلکتیه  
با غایت نواب ناظر جنگ کمر بر میان جان پندیده از جنگ با می خفتند اهل فرانس را  
پس پا کردند تا ایشان جمله کار خا خا شده و در پانصد لشکر ستاد فاش و رسا فتنه بپسند  
ازین نواب سراج الدوله ناظم جنگ ابراهامی انگلستان و دست اندازی در آن نمود و  
بسیاری را ازین جماعه اسیر و قتل ساختند و نواب و بال و تره اهل خود و پیا و آواره  
ساختند که نیکو کار بود و میرا بفرموده آنس و صاحب که در ششصد گاه اندر اس بجان جمعیتند



کامرانی داد و عیش و نشاط میدادند به ادراک این احوال کثیر الاختلال برآشفته  
 بجهت تدارک این فتنه و فساد چون برق و باد به ککاته رسیدند و بعد جنگ های سخت و  
 رزم های صعب فتنی غریب حاصل کردند و شهر چند رنگ را هم از دست اهل فرانس  
 مستخلص نمودند آخر سراج الدوله بتنگ آمده استدعای صلح نمود و از اینجا که ابالی کپنی  
 را بر گفتمار و کردار او اعتمادی نمانده بود پس میجر جعفر را که سیکه از مشاهیر و دومان  
 سراج الدوله بود بوعده های دلفریب معین خود ساخته بر نواب مغزی الیه خروج  
 کردند و بتاریخ بستم<sup>۲۱۳</sup> و سوم چون سال یک هزار و هفتصد و پنجاه عیسوی بمقام پلاسی  
 جنگی عظیم نموده فتنی که طراز فتوحات تواند بود حاصل ساخته کوس استقلال در حشا  
 پرفضای هندوستان بلند آوازه کردند درین وقت خورشید اقبال این اقبال مندان  
 از افق دولت طلوع گردیده پر تو این معنی بر دلهای روشنفصیران انداخت که در آنک  
 روزگاری از انوار این آفتاب جهان تاب ساحت هندوستان منور گردد و تیره  
 شبهای سیه بختان بصبح امید گراید و زمانه کهن سالی که بسی اوضاع روزگار بچشم خود  
 دیده نوید عشرت و دام بگوش خواص دعوا میسر سائید و جهان پیر که عمر خود را در کاشاک  
 نیزگی روزگار عمرن ساخته این ابیات بروی این شهر سواران عرصه نبرد عرض می نمود

ابیات

هنوز اقبال تندر کار سازی است	هنوز نخلی تر در سر فرازی است
هنوزت میرسد برگ صبا با	هنوزت چرخ میدوزد قبا با
هنوزش تیغ فتح اندر نهفته است	هنوزش یک گل ز صندنا شکفته است
هنوزش بخت در تزیین ناز است	هنوزش و هر در تدبیر ساز است
هنوزش فتح پای غیب پیش است	هنوزش شروء از انداز پیش است

به این فتح و فیروزی ابالی کمپنی میرجعفر را بر سریر فرماندهی تکیان ساختند و زری کشید و  
حقیقت است و چهار پرگنه که حاصل ولایت بنگاله بود از و حاصل کردند از اینجا که گفته اند  
نه هر که چهره بر افروختن لبری دادند | نه هر که آئینه سازد سکندری دادند

میرجعفر در اندک مدتی حقوق احسانات را بر طاق نیان گذاشت و بر سباده  
مخالفت محسان خود و خراش غار نمود درین صورت ابالی کمپنی او را هم چون حرف  
غلط از صفحه سریر دولت برداشته قاسم علی خان عالیجاه را بجایش نشانده عالیجاه  
در زیان کاری و تلون مزاجی و محسن کشی گوی نفوق از پیشینیان ربو و گویند که چون  
ابالی کمپنی سند معافی محصول در دست داشتند توابعین ایشان نیز خود را معاف  
دانسته عندالطلب با کسان عالیجاه آویز شهباهی ساختند عالیجاه بشباهه این حال  
برغم صاحبان انگریز تاجران هند و ستانی را نیز از تکلیف محصول معاف نمودند.

این معنی موجب نقصان سرکار کمپنی بود و شورش عظیم برخاسته غبار فتنه بلند شد هنگامه  
جدال و قتال گرم گردید عالیجاه گریخته باسیداعانت پیش شاه عالم بادشاه آمد و از آنجا  
ناکامی اندوخته چو نواب وزیر یعنی شجاع الدوله بهادر رجوع آورد و بعد استعقرار  
اخراجات سفر که بر فاقت عالیجاه بسته مقابله با کمپنی اختیار نمود بادشاه هم اگر چه  
درین معرکه تشریف میداشت اما خود را از مخالفت صاحبان انگریز باز داشته تماشائی  
اوضاع روزگار بود صاحبان والا شان از نهایت قنوت و مردمی و رعایت  
طریقه انبوه تهنیت پذیرد ریحہ سفیران کاروان با نواب وزیر در باب اختیار مصاحبت  
ترک مخالفت مستدعی گشتند نواب وزیر از نامساعدت تقدیر گوش هوش برگشتار  
ایشان نهاده و وقتی از کار ایشان نگرفته بچنگ و سیزدیر تر گردید تا بمقام یکسر  
جنگی عظیم واقع شد شکست بر لشکر نواب وزیر افتد و فتحی سترگ به ابالی فرنگ و  
این جماعه بانام و ننگ حاصل گردید و زمانه بکام و باد و مراد در جام ایشان گشت  
چرا نباشد که کارهای این بلند پیمان و دام بر بنای متانت و فطانت است و  
بسیار خیر و عیبتا باند ایشان در هر کار و هر طریق معین و کافل مجات ایشان بوده است  
بعد این واقعات که مذکور شد و از اختلاف و طلی و آگره را از انصرافات مرسته بر آوز و  
شاه عالم بادشاه را که در وسعت مرسته بود باستانی تمام از ایشان گرفته و دوازده کسار و پی

فکر حکومت صاحبان گورنر جنرل

چون کارهای سلطنت بهند ورتان به کار فرامشی صاحبان گورنر جنرل ششیت می گیر و  
و این حضرات عالی درجات مرتبه قائم مقامی بادشاهان انگلستان حاصل کرده اند  
بنابر آن بذکر ذیل ایشان می پردازد و

وکرکلو... جیما حبیبہا درگورنہ خیر...

آورد سال یک هزار و نهفتند و در آنجا بودی بهیدرستان آمد و بر سریر گریزی  
مکن گشته کارهای سپاه ورعیت را از جوار حسن پسر انجام داده هزاران هزار بزرگسال

بر دلهانها و با وجود قلمنت استنداد با مرتبه و نواب حیدر علی والی میسور جنگ با  
کرده غالب آمد.

نوکر حکومت لار و کار نو اس گورنر جنرل

در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و دو و عیسوی در هندوستان رسیده و شش استان  
گورنری را از قدوم میمنت لزوم منور ساخت و با نظام حیدر آبا و نواب اوده  
عهد و موثقی جدید نمود و از رعایت و التفات گوناگون دل بار اصفیه فرمود  
از جمله سوانح حیرت افرا جنگ با حیدر نایک است تشریح آن بر سبیل اختصار آنکه  
تیمه رنام شخصی از متوطنان ارکاش خدمت جمع داری در سرکار میسور یافته از حسن  
خدمات تقریبی و اعزاز می بهم رسانید و بعد از آنکه میان او و دیوان راجه غباری  
بر آئینه دل با افتاد ترک ملازمت کرده و جمعی کثیر جمع آورده طریق فرستاده و  
قطاع الطریق اخیار نمود تا روزی بردار حکومت راجه تاخته دیوان او را  
که خصوصی با و داشت از میان برداشت و عنان اختیار بدست آورده کار و بار  
مملکت بدست خود گرفت رفته رفته راجه را هم از میان برداشت و اسم حکومت و  
فرمانروای بر خود بست و بعد جمعی جمعیت کامل بر مقوضات نظام و پیشواست  
و کن مشرف گردیده ملک چهارده کرد و در پی در تحت تصرف خود آورد و دولت

کتابخانه ملی

نواب و الفکار اوله خاں از بادشاه دہلی بعوض پیشکش نقد و سالانہ از بندہ  
 خطاب سلطانی نمود بادشاه از باندہ پیشکش او نہ نموده التماس او را منظور  
 نفرمود و حیدر ازین طرف قطع امید ساختہ سفیری کاروان با سخاوت گران بحضور  
 سلطان روم فرستادہ خطاب سلطانی برای پیو فرزند خود حاصل نمود و خلاصہ  
 آن کہ درین وقت اختراط حیدر نایک او چگیر گشت ہر دم بخار پای باندہ نظر  
 می انداخت و مرغ فکرش آشیا نہ بر فکس می بست تا آنکہ در ہم ارکات کہ نراست  
 در میان محفوظ علی خان و محمد علی خان ہر دو در و دوا و طرفدار بشو علی خان شد  
 بجنگ او متوجہ شد و نظام و پیشوائی و کن را ہم شریک خود ساخت محمد علی حیدر  
 مستنشین ریاست ارکات بادی پر امید و خانداری آرزو مند رجوع بخضو گو رنر خزل  
 ہندوستان آورد این سرور با فرہنگ جو یای نام و ننگ امانتش منظور داشته  
 جنگ بر خاست و بعد جنگ باقی خضو و رزم باقی عظیم مخالفت را شکست دادہ  
 منظور خود را شور و تاسر ننگا پانام دار انکو مستار سپیدہ حیدر نایک را محض و سر  
 ساخت آخر حیدر بدر عجز در آمدہ بعد ادا می ز رنیر و گذشتن بکی و سیج بہ تہ  
 سرکار انگلیسہ اس دمان برای خود حاصل ساخت و کردہ و خواہ نظام را شریک  
 مراجعت نمود گویند کہ قوا چو سلطان متوجہ شد نہ سلطان در قلوبہ سرنگا پانام محض

## توکلار و مارکشن گورنر جنرل

در سال یک هزار و هشتصد و نود و هشت عیسوی این والا جناب که جناب لار و او ایلی  
هم معروف بود و هندوستان نزول اجلال فرمود عالمی را شاد و جهانی را از غم  
آزاد کرد و از عهده سوانح عهد و ولتش جنگ با بیو سلطان و کشته شدن آن شهر لور میلین  
کارزار است تشریح این واقعه و تفصیل این ماجرا چنین است که چون در عهد گورنر  
سابق بعد جنگ های صعب حیدر نایک از نیت یافته صلح نمود و درین روز با پیشوای  
و کن جمعی کثیر بر حیدر نایک لشکر کشید حیدر استدعای اعانت از سرکار کپنی نمود و چشم  
امید برین درگاه عالیجاه بست و انشوران رضا برین معنی ندادند تا وکیل حیدر  
نامراد برگشت و بخت و وقت حیدر با پیشوای صلح کرده بساط دولت خود را تقایم داشت  
بعد چند روز  
چون حیدر نایک رفتن با رنیافت و شکایت بد عهده  
که ما را در حالت چنین بد قولی باشما خشن

دیگر بار به نهفتن

فرمانروای بر خود بست

و کن متصرف گردیده ملک چاره کرده و رو به پیروزی

چون حیدر نایک رفتن با رنیافت و شکایت بد عهده

که ما را در حالت چنین بد قولی باشما خشن

بمشاهده این حال با عانت محمد علی خان بمقابله برآمده جنگ با کردند ناگاه یگانه نیکو  
 آتشی در گرفت بسیاری مردم بر خاک هلاک افتادند کرنیل پیل افسر فوج انگلیسی هم با  
 برواشته بقید مخالفان افتاد و حیدر ازین فتح خدا داد و جنگ و لیر تر گردیده قلعه ارکا را  
 محاصره نموده گرفت و اهل حرم محمد علی خان را از غایت بی رحمی در آتش گذاشته  
 روانه ملک عدم ساخت و ارباب انگلیسیه بتدارک این فتنه باز متوجه شده و جنگها  
 صعبه کرده هر بار غالب آمدند پیو پس خرید جمعیت نموده بتدارک اسناد صاحبان  
 انگیز در قلعه محصور شده و مصرف جنگ و ستیز گردیدند تا چند سال بین طرفین آتش  
 جنگ و جدال متهب و هر دو طرف ضایع جنگ برابر بود و درین اثنا حیدر نایک با جملعی  
 در گذشت پس شش نو در مخاطب به پیو سلطان ساخته این سکه بنام خود زد.

سکه زد در جهان به آسان

شاه پیو سکه زد در ثا

پیو در جرات و همت و وقار زیاد از پدر بود تا چهار ده سال با سرکار کپنی جنگها  
 کرد و سرداران انگلیسیه قطع نخل وجودش را باعث بهیو و ملکیت و انست بهیو است  
 و کن را بعد ادای شصت لک روپی در چوتنه صوبه بنگاله و بهار و اوریسه و تقرر  
 سه لک روپی ماهوا بجهت نگاهداشت فوج معین خود کرده و لواپ نظام را لشکر  
 خود و بساخته بتدارک پیو سلطان متوجه شدند سلطان در قلعه ترنگا پانام محصور



گردیده بذریعہ کاروانان استدعای صلح نمود هنوز حرف صلح در میان بود که از سران  
 لشکرش از غایت بیوفای دروازه های قلعه را بر روی سرداران انگاشتی کشادند  
 بہادران فرنگ و این یلان با نام و ننگ این معنی را از تعلیقات غیبی و مواعظ ربی  
 شمرده چون برق و باد اندرون قلعه درآمدند سلطان کہ مصروف اکل طعام بود از  
 بہم ہر زمانہ غدار و بیوفای یاران نگہ ساز خبری یافتہ چنان بلبلی آمد و با ذات خاص  
 جنگ ہا کردہ و کارنامہ های رستم و اسفندیار بجا آورد و کشتہ شہ غنیمت بسیار بدست  
 اولیای دولت درآمد و انہما لک مفتوحہ چند ولایات بہ نواب نظام و پیشوا ہی و کن ہر  
 ساختہ و ورثای سلطان را بگلگتہ آوردہ مواجہی لایق مقرر ساختند و راجہ بہرور  
 را از غایت حق شناسی ہر سریر فرماندہی میسور شکر کردہ انصاف را پایہ برتر نہادند  
 این واقعہ در سال یک ہزار و ہفتصد و نو و پنچ عیسوی بو قوع آمد زین بعد  
 بار اگہ ہجری بہو نسلا و مہاراجہ سیند بہ جنگ ہا واقع شد و فتح و نصرت حاصل ہر کار  
 بکینی گردید و صوبہ دہلی و آگرہ و اوڈیسہ از تصرفات مرہٹہ بقبض و تصرف این  
 دولت ابد مدت درآمد و راجہ ہکریم جنگ برخاستہ معرکہ های صعب برآراست  
 بالآخر شکست یافتہ بنا کامی و ساخت این و الا جناب از غایت کرم و التفات  
 باز ملکات او را با بخشید و آب رفته بچویشی و رود برین ضمن لارڈ لیک بدستخ

دین و اگره که ذکرش بقلم آمد قاعده هرست پور را محاسره کرد و بهر باعث متانشت و استحکام  
 قلعه پند بار جنگ کرده بنا کامی ساختن تا عهد حکومت لار و ولزی پایان آمد و این  
 والا ترا و با هزاران هزار کمرانی بسوی ولایت شتافت.

### نوکر حکومت کارلوانس سابق گورنر جنرل پانچ پیتم

در سال یک هزار و هشتصد و پنجاه و نهمی این والا جناب ستغنی اخلاص از قدوم  
 خواجه سید سیدین پند را رونقی تازه و آب و رنگی بی اندازه بخشید اما بعد شش ماه  
 فراق اجل تقدیرش به بغاورد چون این واقعه ناگهانی برود و خبری به آئین فرستاد  
 تا آمدن دیگری بار کوه صاحب زمام اختیارش بدست خود گرفت.

### نوکر حکومت لار و ولزی گورنر جنرل

این برگزیده روزگار در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و نهمی داخل مملکت شدند  
 گشته سریر ارامی گورنری شد و عهد و ولت ایشان جزیره مازمس و جاوا که از  
 مقبوضات اهل فرانس بود بعد جنگ و جدال داخل مملکت سرکار کمپنی گردید.

### نوکر مارکوین و فیهنگ ایلد قبیله لار و ولزی گورنر جنرل

این امیر ملکی صفات و خصلت ها در بیست و پنج سیزدهم اکتوبر سال یک هزار و هشتصد و  
 سیزدهم عیسوی پا در مملکت بند نهاده جهان را بشارت امن و امان و عالم را نوید

منت واحسان وروادقواب غازی الدین حیدر والی او ده را بخطاب باو شایسته  
 مخاطب ساخته صاحب تاج و تخت گردانید و باراجه ناگه در جنگ های رفته اند که و با وجود  
 کثرت سپاه مخالفان را شکست داد و ولایات ایشان داخل ممالک محروسه سرکار گیتی  
 بنود و باجی را تو همیشه را که در افزونی جاه و کثرت سپاه با او شایان عظام برابری  
 میکرد و در حقیقت مدت های دراز در سرزمین هندوستان انواع و لیری و دست بردار  
 نموده سلطانین مغلیه را سر اسیمه و متعل ساخته تصرفات و قبضه و ضلوع بی حسد و پایان  
 بهم رسانیده بود و دست آورده و در حضور از تو ایلج کانپور را و را داشته لک روپیه  
 مسووجب برای مصارف ضروری او مقرر فرمود و بعد از این طایفه پیشه داره را  
 کو شمال و اجی داد و جمیع ایشان را متصرف ساخت و در شهر دلی که از فتنه پردازی  
 متفرق و متفرق و خرابی آتش فتنه بلند شده بود با بستمشیر نشانیده علم امن و امان بلند کرد  
 و از تأمین امنی شناسی و فتنه های انضام پسندی و رنهای سپهواجی را که از دست  
 بیگانه فرستنی پیشه و این دکن بنا کامی ساخته بودند ملکی از دکن با ایشان بخشید و ولایت  
 ناگه را اجم بورنای قدیم و ده نقش نصف و حدالت برنگین دل با منتظر ساخت  
 ازین مراحم باو شایان و التفات شمر و اندر با ولایت چند قبضه و تصرف و سرکار گیتی  
 را آید و سر حمله لطیف کن لطفه که نیکانه شود و حلقه بگوش.

## توکر حکومت لار و امیر ست گور ز جبرل

این نو نهال گشتن سروری و این سر و جو نهار افسری در سال یک هزار و شصت و هشتاد و نه  
 بهست و سه عیسوی به ملکست بهند خراشش نموده این ریاض خزان دیده را به آبیاری  
 لطف و مرحمت نصارتی تازه و طراوتی بی اندازه بخشید درین عهد و ولت شاهی بهر جا که  
 در سفری و بیابانی نمونه قهرایی بود و دست ستم بر طایفه رعایا و طبقه برپا داشت از کرده  
 و مار از روزگار ایشان برآورده بود چون آوازه رحم و کرم سرکار کپنی غلغله در این  
 زمان افکنده دل های بهانیان را امیدهای فراخ در داده بود و بنا بر آن جوق  
 جوق رعایای ملک بر تها بهند آمده خود را در ظل عاطفت سرکار کپنی در آورده  
 شاه بر تها برین معنی آشفته و آتش غضب باشتعال در آورده و تخم کینه در مزرعه دل  
 افشاند به ممالک محروسه سرکار کپنی دست درازی ناز نمود درین صورت سپاه  
 نصرت خواه انگریزی بسرگردگی افسران نامدار بر زم و پیکار متعین شد و بابا و شاه بهجا  
 جنگ های سخت و رزم های صعب نموده او را مصلحی کرد بادشاه از غایت بیدار  
 قطع نظر از نصرت و پیروی کرده بدرعجز در آمد و خواهان صلح گشت سرکار کپنی که  
 جزیم بخشی و عذر پذیری بجهت رضیه و ستی بر امتیاسات او نظر التفات فرموده بعد گرفتن  
 یک کرو و روپیه نقد و چند صوبه جات مثل اراکان و تناسرم و رنگون شاه بهچارا

نویسان و امان داد

نخوش کارنامه بیست که آمد بروی کار	این کار از تو آید و مردان چنین کنند
پایه در گشت اگر سخن خنجر و کمان	بر دست بازوی تو هزار آفرین کنند

در همین عهد دولت قلعه بهرت پور که در متانت و استحکام حدی و نظیری نداشت  
بدست اولیای دولت مفتوح شد

ذکر لار و ولیم تنینگ گورنر جنرل

این افسر با فرینگ جو یای نام و تنگ در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت  
به هندوستان رسیده و عنان اختیار بدست آورده پیران حکومت را بجلان در اجماع گوی  
از خام کاری و زیان زدگی در مقام مخالفت در آمده با سرکار کلنی آغاز بی ادبی ها  
نمود بنا بر آن همت و الایش متوجه تدارک او شده بعد جدال و قتال را اتمه رسانید  
آورد و مملکتش ضبط فرموده داخل ممالک محروسه ساخت و در انحصار رسمتی توجه  
بلیغ فرموده یک قلم موقوف نمود این و الا جناب بعد چندی بولایت رفت  
مذکات صاحب بجایش جاگرم کردند از وی اخبار نویسان در مملکت هند از مختصات او

ذکر لار و ولیم تنینگ گورنر جنرل

این شهسوار غرضه شجاعت و یکباره از معرکه بسالمت در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت

شش عیسوی داخل هندوستان گردیده بعد کارنامه های بزرگ گردید از عمده سوانح  
عهد دولت جنگ افغانستان ست عجل از ان جهت سیرابی ریاض سخن درین صفحات  
کتاب می گذارد.

### دولت جنگ افغانستان

برطانیان اخبار و شایعات آثار نهفته نماند که چون نادر شاه کشته شد احمد شاه ابد الله که  
افسری از افسران لشکرش بود افسر فرماندهی بر سر گذاشت و در مالک و ولایات  
مدت ها ناخسته فتوحاتی پایان حاصل ساخت بعد گذشتنش تیمور شاه و بعد از او نجار  
سرپر آرای سلطنت کابل گشت این بادشاه دل آزار از غایت خامکاری که بسفک  
دل آزاری بست و تمامی ولایت را از او ای های ناخوش و طریقی ظلم و ستم بشوشت  
انداخت از اینجا که گفته اند

برنگر بیشتر و در اثر تیغ ستم  
احمر کوبه از تعدی پیش و پیلار پیا

در اندک مدتی کارکنان قضا و قدر چه جفا پیش به کنار اعمالش نهادند یعنی فتح خان  
وزیرش بشا بدو بد اعمالی بادشاه بدفع او متوجه شد و جنگ های متواتر با او کرده و  
از ملک کابل بدر کرده محمد شاه برادرش را متکین سرپر فرماندهی ساخت و محمود و برادر  
محمد شاه بر ملک هرات دست یافت مقارن این حال شاه حجه ابد الله بر محمد شاه

لشکری کشید محمد شاه بشنیدن این حال شیخ خان وزیر خود را با عانت فرستاد تا او کارنامه  
 بهجا آورده شاه ایران را شکست داد با وجود بهجا آوردن اینچنین کارنامه های بزرگ  
 بطبع دولت و جاه و دولت سرای محمد شاه رسیده بعد گرفتار کردن محمود پدیده نشینان  
 حرم عظمی را بختجوی جواهر و نفوذ بی عزت ساخته از اموال و اجناس دولت  
 بیحد و پایان بهم رسانیده

چون طمع آمد سر سر پوشیده شد	صد حجاب از دل بسوی دیده شد
-----------------------------	----------------------------

کامران پسر محمد شاه از شنیدن احوال خانه خرابی عم نامدار بر آشفتگی بعد تدریجاً کامل آن  
 وزیر بی تدبیر را گرفتار نموده محول ساخت و بعد از آن قتل ساخته روانه ملک عدم  
 نمود محمد عظیم هم برادر بزرگش خان بخت تمام برخاسته در قتل محمد شاه و بند برادرشای دیگر  
 افتستاد ایوب شاه برادر شاه شجاع دست خود بدامن محمد عظیم زده استند عا  
 بادشاهی خود نمود که مارا جز بنان و پارچه سری و سودا می نیست این قدر مراد داده  
 خود با مرگ دوست پر واخته باشند محمد عظیم همچنین بادشاهی صاحب اقتداری میخواست  
 مسرور گشته او را بر تخت سلطنت نشاند بعد چندی محمد عظیم را پیمان حیات پر شد  
 سیان فرزندانش جنگ ها واقع شد و شورش عظیم افتاد بالاخر محمد شاه بر سر سلطنت  
 هرات متصرف گردید و ایوب شاه از کابل گریخته پیش مهاراجه ریخت سنگه والی لاهور

آمد و مواعبی لایق مقرر ساخته او را پیش خود جواد و دوست محمد خان که برادر فتح خان و  
 محمد عظیم خان بود و برادرزادگان خود را که با هم جنگنده شورشی برانگیخته بودند بعد جنگهای  
 صعب مغلوب ساخته اسم فرماندهی کابل بر خود پرست و مصروف اخذ و کسب فواید  
 گردید به اندک گناهی و به کمتر قصوری امرا و مشاهیر را عقوبت و سیاست کردی دین  
 ملو خان بی نظیری مہاراجه رنجیت سنگه والی لاهور با او جنگ کرده ولایت ملتان از او  
 گرفت و عمال و حکام خود را آنجا مقرر کرد اکنون این واقعه را تا با اینجا گذشتیم بگذر  
 شجاع الملک درمی آیم که چون از پیوفائی روزگار و بی مہری فلک کج رفتار ملک و دولت  
 خود را در باخت به توقع اعانت پیش مہاراجه رنجیت سنگه آمد مہاراجه او را گرفته  
 و زندان کرد و با و شاه چون خلاف توقع چنین روز سیاه دید متفکر بحال خود گردید  
 و بزبان حال می گفت

و بزبان حال می گفت

آن غلط بود آنچه من پنداشتم

ما زیاران چشم یاری داشتم

آخر بطایف اکیل ربائی یافته رجوع بدرگاہ سلاطین پناہ سرکار کمپنی آورد و از آنجا که  
 شیوہ ستودہ این سرکار را بد قرار و اعانت صحبت زدگان و جادوسی مظلومان  
 سیمہ رضیتہ این دولت بلند اقتدار است انواع اعزاز و اکرام و مرسم پناہ ری و دلاری  
 از جانب سرکار کمپنی نسبت او بعل آمد



دوست گان باشند که گیر و دست دوست	در پریشان حالی و در ماندن سگ
<p>در اندک مدت لشکری گران از هر صوبه و سرکار جمع آورده بسرکردگی میگزینان جها و روانه کابل شدند و دست مختار خان که به امر فرماندهی کابل قیام داشت و کله گوشه افتخار بر آسمان می شکست تاب مقابله لشکر انگریزی نیاورده خود را بشعاب جبال کشید و افواج بجمامواج سرکار کمپنی بعد تسخیر قندهار و غزنین به کابل رسید و بلا مزاحمت احدی و بغیر مانعت کسی بر تمامی کارخانجات متصرف شد تا به ماه اگست سال یک هزار و <sup>۱۱۳۹</sup> هجری سی و نه عیسوی شاه شجاع با عانت سرکار کمپنی به هزاران هزار کاروانی متکلف سریر سلطنت گردیده اسباب مسرت و شادمانی مهیا و آماده نمود و عسرت های گذشته را فراموش کرده و بچسرت های تازه به تازه پرداخته بزبان حال این اشعار سعدی می سرود</p>	
ایک شاهی که در آغوش شنا پدر و شکرم	اگر چه چو عود به آتش نهست در غم خورم
همانم این شب قد رست یا ستاره روز	تویی برای من با خیال در نظم
خوشا هوای گلستان خواب در بستان	اگر بودی به تشویش بلبل محرم
<p>چون ازین طرف سپاه انگریزی را اطمینانی کلی بهر رسید و رفیقی در چار سوی ملکست نماند استقامت کابل خسرو رت و مصلحت ندانسته قدم مراجعت بسوی هندوستان گذاشت میگزین صاحب پاپا ره لشکر سے برای چند پیش بادشاه ماند و درین اثنا افاعنه مشتهر</p>	

کردند که شجاع رعایای خود را بدست سرکارگشایی فروخته است و خود دین سخی اختیار نموده  
 بدین سبب شورش عظیم از چپ و راست برخاست پس حسن حاکم قلعه کوئتا اعلان بغاوت  
 و رجوع اظهار خود به شهزاده روس کرد بدین صورت لشکر انگریزی به تدارک و تنبیه آن  
 قافل کار روان شده بهزار محنت و ترو و بر سر غنیمت رسیده قلعه را فتح نمود و متقارن اینحال  
 دوست محمد خان از نیم دهراس بدره های دشوار گذار خیزیده بود حسب اطلب پیش  
 شاه بخار رفت و از نامساعدت روزگار بجای امیدهای فراخ در زندان افتاد  
 و در حال این احوال بسیاری افغانه از هر سو جمع آمده با لشکر انگریزی متواتر محاربات  
 کردند و ایشان بباعث شدت سرما و عدم سازگاری آب و هوا به کمال سرانگیخته  
 به هزاران هزار دلیری و جو اندوخی خود داری و جان بازی کردند و درین اثنا  
 دوست محمد خان از زندان شاه بخار اگر بخت به کابل آمد و جمعی کثیر در فلل را بپشت خود فرام  
 آورد و در تخراب خان بسیاری قلعه جارت مفتوحه شاه انگریزی را به تصرف آورده اسلحه  
 رسیدن اخبار و رسل رسائل ایشان به هندوستان ساخت صانیان انگریز با وجود این  
 مایه سرانگی و باین قلت سپاه به قبال دوست محمد خان رسیده جنگهای مکرر کرده  
 گاهی مغلوبه و گاهی غالبه آمدند و آنجا که اقبال بر سر یاری و زمانه به مددگار مستعد  
 ایشان بود امیران عیال خود را بهیت جبار خان نام افغانی روانه کش نمود و اولی

دولت و جاه بطرف دولت انگشیره رجوع آورده ازین ماجرا آگاه ساخت تا بهادران  
فرنگ چون برق و باد رسیده تمامی اهل عیال او را بدست آورده از خایت مردمی  
و قنوت ایشان را بعزت تمام در جای محفوظ نگاه داشتند و ابواب فراغت بر روی  
ایشان کشادند امیر بد ریافت این حال و بوقوع این واقعه سراپا اختلال کمال  
اندوگین و غمگین و سرسیمه شد و با اعوان و انصار و دوست یگانہ خویش مشورت با  
کرده به بدست مجموعی بر سر فواج انگشیره آمد و نبردهای علی الا اتصال کرده شکست  
ناش یافت آخر برهنائی بجنت بیدار و به هدایت مساعدت روزگار خود را از یاران  
و دوستان و منتسبان و ملازمان جدا کرده با دو یک خدمتگاری و فقش پیش میگان <sup>حب</sup> چنان  
خود را حاضر ساخت و کمزور و کساد و شمشیر پیش او گذاشت که من از مقابلۀ شما عاجز شدم  
صاحب سلتنی الاوصاف کمال حرمت و عزت او کرده او را مطمئن نمود و از طرف  
سرکار کمپنی شمشیر بر میانش بست امیر به سه امر استدعا نمود یکی آنکه مرا به شاه شجاع ندی  
و دوم مرا با اهل عیال بهندوستان بفرستی سوم اکبر خان پسر مرا با برسانی صاحب  
والا فطرت همه قبول نموده بعزت تمام او را با اهل عیال روانه هندوستان کرد  
شاه شجاع هر چند نخواست که امیر را بدست آورده این انتقام خود بگیرد و صاحب والا  
شان را قبول این معنی نه پرداخت تا امیر بهندوستان رسیده و مشرف بملازمت

گورنر خراسان گردیده بود و هیانه جای آرایش خود یافت و ابواب فراغت بر روی او  
 کشاده گردید و از هر گونه رعایت شایسته نسبت او بعلی آمد بعد از چو فتوحات متواتر از خراسانی  
 نقیض خاطرهای او باب تخریب بود که ناچار بفرج وجود تسلط و جمعیت و معاملات اینجا  
 بهر سبب و غوغا و اندیشه نبوده است از آنجا که سرزمین کابل سراسر فتنه انگیز است  
 و در و دیوار این دیار بلخی خیزی برپا شده ناگاه بتاریخ دوم نو بر سال یک هزار و  
 شصت و صد و چهل <sup>۱۸۴۰</sup> عیسوی باز یورش در رعایای کابل افتاد جماعت افغانه بهیئت  
 جمعی از مقامات خود بر آمده چند صاحبان انگلیز را از سیرتینج بی دریغ کشیدند و خزان  
 و تمامی اثاث البیت شاهیه و افسران انگلیزی را با فارت بر زدند و تمامی مملکت کابل  
 را ازین فتنه تازه پر آشوب کرده هزاران هزار بندگان خوار بضرط ملک انداختند و وقوع  
 این واقعه صاحبان انگلیز بمذاکره اعدا و تدان این طایفه میوفاکر چیست بسته جنگ های  
 مردانه کردند و فتوحات نمایان نمودند لیکن بسبب قلت احباب و کثرت اعدا و  
 نرسیدن امداد از هندوستان مصلحت در مصاحت دیده پذیرفته سفیران کاروان از  
 اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که افسر طایفه باغچه بود استدعای این معنی کردند  
 اکبر خان به قبول این امر اظهار رضای خود کرده بعد از آنکه ملاقات با ولیم میگل <sup>جنگ</sup>  
 دست داده توهمات گوناگون این افسر و الاجاه را به قتل رسانید درین صورت

فوج انگیزی از گذشته شدن چو افسری با فرنگ جو یای نام و جنگ کمال شعل و سر اسیم  
 گردیده و چه ساعت وقت با مخالفت آشتی کرده بتاریخ پنجم شهری سال یک هزار و شصت و  
 چهل بیسوی کوس مراجعت بجانب جلال آباد و خواست افغانان باز در آشنای راه  
 بر لشکر انگیزی شخون آورده از زد و کشت ناگاه ایشان را کمال سر اسیم و مفضل  
 ساخته همان شب برف آلوده بارید که تمامی اهل لشکر بقلای این بلای ناگهانی گردیده  
 بیدار و پا گردیدند آخر صاحبان انگیز تمامی اهل خیال خود را پیشتر که بخان فرستاده  
 او بر دمی پیش آمده ایشان را به محافظت تمام نگاهداشت و خیلی مراجعات در میان تلوار  
 اهل آن در و جنرل داشت همانجا که در قندهار بود و بشنیدن این اخبار به یاغی و ترس و  
 بندار که مخالفت و مخالفت اما به باعث بارش برف راه نیافته مراجعت به قندهار کرد  
 و فاعنه قلعه قندهار را محاصره کرده متواتر جنگ با نمود و در جنرل را کشته و در آنجا  
 و اما افسران نامی و سرداران گرامی درین معرکه بقتل رسیدند و در آنجا کشته شدند و  
 که ایام فرمان روی لارڈ اکلند با تمام رسید

### تذکر حکومت لارڈ الیور کورنر جنرل

این گویا هر دریای ناماری و این اختر فلک کا نگاری در سال یک هزار و شصت و چهل  
 دو عیسوی بهند آمده نام کار فرمای بدست خود گرفت و باطلهای نائره فساد کا بل

تو بهی کامل فروود و جنرل پالک را بدان طرف گسیل کرد تا این ناموس را بشکری گران  
 و فوئی بیکران جانبها قند باره غزنین رفته تمام آن ولایت را تا خست و تاراج کرد و  
 مقبره محمده و فوئی منهدم کرده و در وازه آن که محمود از بتخانه سوناس گرفته بمقبره  
 خود و لغصب کرده بود و احق صنایع گوناگون بساختن آن صانعگران هند بکار برده بود  
 بدست آورد و تمامی عماراتهای عده شهر را منهدم ساخته با اتفاق جنرل نات متوجه  
 کابل شد در خلال این احوال شاه شجاع از دست افغانه به قتل رسید هر چند که سرکار  
 کپنر را بعد از کشته شدن شاه شجاع دلیلی به لشکر کشی کابل نمانده بود و حقیقتاً این ۶۰  
 دانشوران آهسته آهسته با خود ازین ملک خاورستان و خیزه خیزه استند اما  
 به جهت تدارک شوخی های این بی ادبان جنرل پالک پیش و خروش تمام به کابل رسید  
 اکبر خان بدخشان آمده استدعای آشتی نمود جنرل پالک به قبول استدعای او پرداخته  
 او را بشارت امن و امان و نوبت حفظ مال و جان فرستاد و بعد رسیدن به کابل و  
 منهدم ساختن عمارتی چند امیر را از هندوستان با عزا از تمام طلب داشت اهل خیال  
 صاحبان انگریز از اکبر خان گرفته با کامرانی و شادمانی علم مراجعت برافراشت  
 امیر و دست مخبر خان چون به کابل رسید میدان خالی از رقیب یافته مستقل با و شاه  
 افغانستان گردید و درین وقت که افواج بگرامو اچ انگریزی در حالت مراجعت

قریه و لایحه سوار سپید نواها اند که بشو اتر بعد در بهر فای و کج ادای با شده بود و لشکر  
انگریزی با او جنگ پای خفت کرده و او را چکار ساخته و لایحه سنده را داخل ممالک  
محمود و ملو و درین ایام نواب گورنر جنرل با فوجی عظیم بهارفت گوا لیا رهنه دست فرسود  
و محاربات متواتر با فوج مریدان ملو و فتوحات حاصل فرمود و را حید را بعد گرفتن عهد و  
بیان بر حکومتش و را انتصاب و سالت

### فکر حکوم و ملت پارونگ و چنگا گورنر جنرل

این سردار نادر و این ابر بانو اقدار در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و هشت <sup>۱۸۷۲</sup> و چهار  
هیسوی داخل هندوستان گشته کلید فرماندهی و چهار کشای بدست آورده و در عهد دولت  
او ولایت پنجاب از دست سکهان بدست اقدار سرکار کپنی رسید تفصیل این اجمال  
برسیلای خصلت این است که ناکس نام فقیری در عهد پادشاه ریاضت های شاقه کرده  
هزار پاکس را مرید خود ملو و چون در حقیقت به تکمیل نفس و صفای باطن و بی طبعی  
یگانه بود در اندک روز کار و بارش ترقی گرفت و جهان جهان مردم بر او گرد آمدند  
بعد و فاش مریدان او یکی بعد دیگری سجاده نشین گردیده به هدایت مریدان پرداختند  
از چای آن تیغ بها و در عصر عالمگیر بود پادشاه بهلا خلیفه جمعیت ایشان بخیاال فلو و فساد  
آینده تیغ بها در اگر قتل ملو و بهذا او کرده گویند سنگه بر جای او شش هزار پاکس

از بیرون و میدان خود جمع آورده در محاکم مشروطه تاخت و تاراج شروع ساخت  
 بهادر شاه و فرخ سیر و محمد شاه و احمد شاه همه سلاطین هندوستان بتدارک این طایفه  
 پروا نداشتند و متواتر محاربات صعبه کردند لیکن شورش ایشان کم نشد و در پایان همه بد  
 سلاطین مغلیه که این صوبه پنجاب متعلق به احمد شاه ابدالی گشت طایفه سکها نیز ایشان  
 تاخت متواتر نمود و تمامی پنجاب را از یروزر ساختند تا درین اثنا رنجیت سنگه پسر  
 چهار سنگه زبیداری که پسران کلنسی و شرقی داشت و مثل سایر پسران آن وقت  
 می گزرا نید سجاد و غایت رسیده از اقبال خداداد و همست بلند که به کشور کشای بسته  
 بهیچ کلی مل بهرسانیده تمامی ملک پنجاب را به تخت تصرف خود آورده اول خود را بجای  
 چهار اجداد و بعد از آن بالقاب با و شاه مشهور آفاق کرد و این سکه

در یک تیغ و تیغ و نصرت بهید رنگ	سکه ناکس گه رو گه بند رنگه
---------------------------------	----------------------------

بر روی نر زده و وزیر و کار و نام خود را بلند تر ساخت و الحق مرد سپاه بود و هر چه  
 در خزانه او جمع میشد همه بکار سپاه صرف میساخت و مدام در اندیشه کشور کشای  
 گزرا نیده با رعایا سلوک عمده می کرد و از غایت و انشوری با سر کار و و انشوری  
 طایفه دوستی می پیوست و تباریخ بسته و تهنتم چون سال یک هزار و هشتصد و سی و نه  
 بهیچ کلی ازین جهان فانی رخت بجام جاودانی کشید که هر گه سنگه بر جای او نشست و



بعد چندی او هم زخمت حیات را بست کنور نونهال سنگه که برای مسند شینی نیل سوارده بدر بار  
می آمد یقین در وازه بر سرش افتاد تا بهزاران هزار آرزو به عالم بقا شتافت درین وقت  
فراوان فتنه و فساد در مملکت سکهان راه یافت و وزیرای بی تدبیر در فکر کارهای سه خود  
افتاده امور سلطنت را پر آشوب کردند آخر شیر سنگه سپهر نجیت سنگه زمام سلطنت بدست  
آورد و از غفلت و خود پسندی خویش از دست چیت سنگه بقتل رسید و دهیان سنگه وزیر هم  
گفته شد بعد ازین چهار چوبه دیپ سنگه سپهر نجیت سنگه را که صغیر السن بود و بدو داشته و در کار  
نا عاقبت اندیش کار سلطنت را بدست خود گرفتند و در نزاع و حسد با همی افتاده و بطبع  
گونگون ساخته از جنگ پای معصب شورشی در تمام ملک پنجاب انداختند و بهران هم  
کفایت نکرده به ممالک محروسه انگریزی دست تصرفات دراز کردند درین صورت  
نواب گورنر جنرل بجهت تدارک این طایفه بی سرمیت غلیظه خود مصروف بود و  
جنگنده های متواتر کرده فتوحات نمایان حاصل فرمود و آخر راجه گلاب سنگه در سیالان  
افتاده فیما بین سرکارین صلح داد و بعضی بن حسن خدمت بعد ادائیگی کرد و در وین  
نقد از سرکار کپنی ولایت کشمیر حاصل نمود.

نوکر حکومت لارڈ و لهوسی گورنر جنرل

این خبر بر پیشه شجاعت و این جنگ دریای جلالت براه جنوری سال یک هزار و هشتصد

چهل و هشت ساله و اهل هندوستان گردیده در آغاز این عهد سعادت مهندهارا سینه  
 چینه که در دهانه بهار به دیب سنگه خدنگاران صاحبان انگریز تعلیمه چاهونی لاهور  
 را ابلج زربانو و تفق نموده فکر مسموم ساختن ایشان نمود و از قضای الهی پیش از وقوع  
 واقعه پرده از کارشان قناد و این را از سر بسته پشت از بام شدند چنانچه بعد از تحقیقات  
 کامل بسیاری کسان که شریک این مشوره بوده زربانی کثیر حاصل کرده بودند به سزا  
 رسیدند و چهارانی چند کتور از شیخو پوره به بنارس خارج البلد گردید و رانی چندی روز  
 به بنارس گذرانید آخر به اطلای این اسبیل رهای یافته بوقت فرصت را به فیصل پیش گرفت  
 بعد فروشتن غبار این آشوب نائره فساد دیگر مشتعل شده بسیاری بندگان حسنه را  
 در معرض اذیت انداختند تفصیلات بدینگونه که دیوان مولراج حاکم ملتان با ستعصوب  
 رزیدنت ملتان بهادر از خدمت دعوی واری ملتان معزول شد بجایش حاکمی دیگر باین  
 خدمت بجا نیامد و سرگردید و در ملتان انگریز برای عمل و دخل حاکم جدید بدان طرف  
 رخصت یافتند مولراج از غایت خامکاری آن دو سردار نامیده را بقتل رسانیده ببنگال  
 جدال صاحبان انگریز خود را آماده کرد و در چندورت سرکار و ولندار کر بنده از کسب و  
 تنبیه آن برگشته بخت چست بسته بعد جنگ های سخت و رزم های صعب که تفصیلاتش باعث  
 اطناب کلامست فتح حاصل نمود لیکن درین جنگ نقصان جان و مال صاحبان انگریز

بد رجه غایت گردید پس ابتدا این فتح نمایان در باری عظیم الشان در لاهور ترتیب داده  
 و چهار آچه ولیپ سنگه را شریک و بار ساخته بذریعہ اشتہار اعلان نمودند کہ سلطنت  
 پنجاب سہ سالہ اس کو از تاریخ امروزہ داخل ممالک محروسہ سرکار کلینی گردید و چارک  
 روپیہ سالانہ برای مصارف مہاراجہ ولیپ سنگہ مقرر شد و جاگیرهای سروران  
 لاهور کہ وزین بغاوت و عداوت خود را شریک نہ ساختہ اند بجاں و برقرار ماندہ است  
 بہر آنکہ اہلکار و اعلان این بضمون و دستخط ہر کاغذ مذکور مہاراجہ را روانہ لندن کردند  
 و ولایت پنجاب داخل ممالک محروسہ سرکار کلینی نمودند بقارن این حال بتاریخ  
 یازدہم دسمبر سال یک ہزار و ہشت صد و پنجاہ و سہ <sup>۱۸۵۳</sup> عیسوی را کہوجی بہو نسلہ اچا گپو  
 و دیعت جیات نمود چون فرزندی و وارثی نہ داشتہ مملکت او ہم ضبط شدہ و داخل  
 ممالک محروسہ سرکار کلینی گردید ہر چند رانی او بعد وفات راجہ فرزندی را بہ تنیت  
 برداشتہ بہیت بجاں مملکت مساعی جمیلہ بکار بردیش نرفت و ناکامی و نامراد سے  
 شریک کار و بارش گردید۔

من در چہ خیالیم و فلک در چہ خیال	کاری کہ خدا کند فلک را چہ محال
----------------------------------	--------------------------------

از عظم سواد خج عمرت افزای این عہد مغزولی بادشاہ اودہ از سر بر سلطنت و مملکت است  
 تفصیل این احوال و تسکین این مقال بتفصیل ایجا نہ آنکہ سلطنت با عظمت ملک اودہ

که در شکوه و وسعت گوی تفوق از دیگر دولت ها بوده بود و سرکار و ولت را کپنی و دایم  
در تشکیه مباحی این سلطنت و تمهید بساد این دولت و بنای الثقات و اختصاص میفرمود  
از آنجا که با دشا بان این مملکت اکثری بنار ملکه و مال کتشی پر و اخذ و انتظام مملکت  
را بر دوش و زرای ناعاقبت اندیش انداخته خود با مملکت سرای عشرت افتاده  
روز را شب و شب را بر وزمی آوردند سرکار و ولت را کپنی از رعایت و مراسم  
اختصاص و استخا که بچیز رفیع و طریقه انیق این دولت است بهر دوری آزاد و ار  
تجسس با می از بنده و پند های سودمند و اما از نامعالمه فنی و ناعاقبت اندیش  
با دشا بان این ولایت با صلاح احوال خود نه پر و اخذ و همچنان رعایای چهاره  
را در دست ظالمان ستم کش و به اختیار سنگدلان جفا اندیش گذاشته از معامله  
روزی جزانی خبر نماند تا آنکه حضرت ناصر الدین سکنه رجا و محمد و محمد علی شاه پادشاهان  
پا بر سر سلطنت گذاشته کاشانه سلطنت را از وجود مسعود خویش برآر است و از  
غایت پخته کاری و معامله فنی که دلیل فضائل کالات ذاتی آنحضرت بود و توجیه تمام  
بکار مملکت فرمود.

پیش رویش دل بود و هم زور دست	بدین هر دو بر تخت بایست
به از رون کس نیاورد در اسکی	برون از خط عدل نهاده پاس

عجالت همیکرد و زبانه می‌فشاند	همه خارجی می‌کند و گلی می‌نشانند
-------------------------------	----------------------------------

از آنجا که کارکنان قضا و قدر و در پی تربیت امری و دیگر بودند و میخواستند که این ولایت  
 اوده را در حلقه سلطنت با دشتای جهان پناهی در آورند که عدل بر داشت می‌نزد  
 و اقبال و دولت از وجودش برخود می‌بالد بنا بر این این بادشاه معدلت نهاد  
 با وجود آن مایه دانشوری و معامله فیهی و فتنه بکاشان غفلت افتاد و کار و بار سلطنت  
 خود را بدست نوا سبانی نقی خان سپرده و به اعتبارش در ساخته بجهت پری چهرگان  
 و گهریان خود را در انداخت این وزیر بی تدبیر که مایه از علم داشت و نه بهره از  
 سیاست یافته بود و تحمل این بار عظیم نکرده کار خود را بدست بی جوهران و فرومایگان  
 سپرد این ظالمان بستم پیشیه دست تعدی بر رعایای اوده دراز کردند و آشوبی  
 در چار سومی محکمت انداختند از آنجا که گفته اند -

زور و بازو داری شمشیر تیز	گر جهان لشکر بگیر و غم مدار
از درون خستگان پیر سپهر کن	وز دعای مردم پیر سپهر گار
بغیثی آه مظلومان صبح	سخت گیر و ظالمان را در حصار

نتیجه این ظلم و تعدی بانگ زمانی پدیدار شد و آه مظلومان اثری پیدا نمود و سپه  
 سر کار دوله را کشتی بود و دید خرابی احوال رعایا بزرگوار بکایت نصائح گران مستد

موافقت و پسند نموده متواتر با دوشاه را از گران خواب غفلت بیدار نمود چون اثری پیدا  
 نگشت تا در اختیار و اقتدار وزیر الما لک و ظلم و ستمهای مقرران و منتسبان او اصلاح تغییر و  
 انقباض واقع نشد ناچار عزیمت تخریب ملک او و مهم فرموده و فوجی گران برای تقدیم با حفظ  
 و رجوع الی کلهنو فرستاده بذریعہ او ترم صاحب رزی بنیاد دوشاه را از مضبوطی ملک او و  
 و فقر و دوا زده کسری و پیچ سالانه برای مصارف کارخانجات بادشاهی آگاهی داد  
 بادشاه از غایت عاقبت اندیشی سر بر خط فرمان نهاده به قبول احکامات سرکار کمپنی  
 پرداخت و بلا مزاحمتی و بغیر مخالفتی ایشان را مداخلت کلی بکار و بار مملکت و پرداخت و  
 خود برای چاره جوی استوار و سلطنت بغیریت لندن بکلمتہ تشریف ارزانی داشته  
 و باز بوجه طالت مزاج مبارک فسخ عزیمت ذات حاصل فرموده مرزا ولیعهد را با امانت  
 خود و ملکه کشور و برادر خود مرزا اسکندر شمس به لندن فرستاد و برین ائمه نگارنده  
 به مملکت هندوستان آثار قیامت ظاهر نمود و اهالی کمپنی در تشویش افتاده و وسیع خود  
 از مساعدت عذرات بادشاه و ده برگردانیدند تا ایشان قطع امید کرده به فکر مراجعت  
 افتادند جناب ملکه کشور و والدہ حضرت بادشاه و مرزا اسکندر شمس برادر آن حضرت  
 در فرانس و بیعت حیات کردند و مرزا ولیعهد بنا کامیاب تمام مراجعت کرده شرفیاد با امانت  
 بادشاه و حاصل نمود و این ولایت او را مستقلاً داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی بنیاد

گردیده رونق بی اندازم و آب و رنگ تازه حاصل شود

ای بادبادادی خوششمار می باشد	چو مدرج گردی به فایم میباشی وادی
بر بوستان گذشتی یا در بهشت بودی	شنا و آمدی و خرم فرخنده بخند با دی
تا من درین سمرایم این درنده بودی	کامرویش سپیدم در بوستان کشادی

فکر حکمت لاری که گاه بر چرخ

این شمع شبستان ناداری و این چراغ دودمان کائنات می در سال یک هزار و هشتصد و  
پنججاه و شصت و یک و فصل سودا دهند و ستان گردید و جمیع افر و زیاده این حکمت باشد  
در این هزار این دولت که سال یک هزار و هشتصد و پنججاه و هشت و نود و یک باشد و گاه  
ند چهره بر افروخت و این آتش فتنه خشک و تر را سمرای سوسن و آغاز این شورش  
از سر زمین میر به گریه و رفته و تمام دهند و ستان تسلط این فتنه گردید و تفتیل این  
اجال آنکه درین عهد صادمست کار توس چرمی برای تفتنگ از ولایت آمده و تمام  
افواج اگر نیز می کشیم گردیدند که چو این استغاثش از دودمان بر بود و این نیز  
پیه گاو و سلطانان پیه خوک و ران کار توس پنداشته همه بشورش افتادند و خیال  
نشان از آن یک مایل و یک زبان گردید و کمر بغداد بستند و حقوق نعمت را بر طاق  
نسب آن گذاشته بشکل هند و ندان خجسته و سمنده جفا را مهین گردید و بهی بهادر شاه و

به لکنوم زابن قدر فرزند یازده ساله نصرشاه و احمد علی شاه و در کاپورانا را به پادشاهین  
 باجی را و پیشین از اسیر وری برداشته در چهارصد و سی و ستان پنجاه و سی قیامت به پادشاهین  
 و از خدای و خدای و خدای خود و سراسی بخاطر نیاید و در حکام و وی و احترام و در پادشاهی  
 از آنکه پیشین اندام را کشته و در خاک و خون انداخته و مجسمه طلا و نقره و و طر فیه قیامت  
 پدید آمدند و به هم میشتادند و چراغ رستخانه این گروه حق پش و ده که با وجود این پادشاهی  
 سر رشته استقلال از و سرت نداده به نبرد های متواتر و جنگ های علی الاتصال مدافعه  
 اعدا نموده علم فتح و فیروزی بر افراخته بهادر شاه را بدست آورده به رنگون فرستاده  
 مرزا بهر بیس قدر خود به نیپال گریخت و نانا را و جنگ کرده کشته شد همچنین به کمالی قاتله شد و در  
 بکیده کرد و از غی و رسید و بهزاران هزار حسرت و سر بگریان ناکامی کشید به حصول این فتح و فیروزی  
 و ظهور این پادشاه به پیمنت و هر روزی سر بر آرای سلطنت و جهان بینی فرا زنده او ای که پادشاه  
 علیا حضرت قدر قدرت ملکه معظمه قیصر به بند د ام سلطنتها ملک هندوستان از دست سکا کنی  
 بر آورده و بهر سراسر سلطنت و دولت خود گرفته اظهار حکومت خاص و اعلان عفو و عفو  
 بزرایع و اشتها و بهر اعدا نموده اهل هندوستان را بشارت امن و امان و تأیید حفظ دولت و  
 جان و در او و جانشین این شاه به عقیق و فرنگ به معنی لار و کینگ در بارهاست  
 عظیم الشان در اکثر بلاد نامی هندوستان و نرنده ساختن و راجه های بلند و نام



تعماداران با اختشام دروسای عظام را بطای خطابات و جاگیرات و خلعت و دیگر  
عواطف گوناگون برنواخت از آنجمله راجه و مهمت رای پدر و الا قدر این نامه نگار را  
هم بجلدوی حسن خدمات و جانفشانی ها که درین تیره ایام گذران ایشان به ظهور آمدند  
برگزید و بطلای خلعت فاخره و سند جاگیر و سند ریاست موروثی سرفرازی بخشید -

### توکر حکومت لار و آلکن گورنر جنرل

این والا بهادار تپناه در سال یک هزار و هشت صد و شصت و دو و عیسوی بهندوستان  
آمد و کرسی نشین ایوان گورنری گردید و کمیشن بطرف بهوٹان فرستاد و در فکر کارهای بلند  
و تدبیرهای ارجمند بود که ناگاه حیات او برآمد و بادی آرزو مند از اجل طبعی بعالم بقا شتافت

### توکر حکومت لار و آلکن گورنر جنرل

این امیر کبیر صاحب اندام بیکه در دانش و فراست بیعیل و بی نظیر بود در سال یک هزار و  
هشت صد و شصت و چهار عیسوی بهندوستان شکیں سریر گورنری گردید و قحطی در مملکت او و دیس  
بندیکه شد اقدام این والا جناب حکم فرمود که حکام سرکار و ولتدارانگریزی در سرگیری  
رعایای قحط زد و خور آآماده سازند و اگر خدا نخواسته گزندی از شدت قحط برهان عایان  
مفلوک برسد و حساب آن بدگویند در همین ایام از وفات امیر دوست محمد خان  
انواع فتنه و فساد در مملکت افغانستان راه یافت و در تمامی سلطنت و مدعیان مملکت

بدعوی های گوناگون جنگ با کرده تمامی ولایت افغانستان را پر آشوب گردید این امیر صاحب تدبیر همه فتنه ها را فرو نشاند و امیر شیر علی خان را به باد شاهی آسنا بر داشت.

### تذکر حکومت لارڈ میو گورنر جنرل

این گورنر اکیس دولت و این اختر فلک عظمت در سال یک هزار و هشت صد و شصت و نه عیسوی بمصوب گورنری هندوستان رسیده مورد کارهای نمایان گردید در چهل سال درباری عظیم الشان در انبأله تزیین و داده امیر شیر علی خان را ملک افغانستان تفویض فرموده اعلان امارت و بادشاهی او نمود و گلستانه بوستان شهر یاری و شکوفه نبال جهاندار سی دیوک آف اڈنبرافرنزد و دم علیا حضرت مادر همین عهد دولت بهندوستان تشریف ارزانی داشته جهانی را کامیاب دیدار خود فرمود و در همین ایام سعادت فرجام محکمہ زراعت قائم شد و ترقیات گوناگون از اجرای ریل و تار برقی و انبساط بهندوستان پدید آمد در آخر عهد خود بجزائر اندمان رسیده از دست یکی از زندانیان به قتل رسید.

### تذکر حکومت لارڈ نارتهم پروک گورنر جنرل

این امیر و تنفخیه در سال یک هزار و هشت صد و هفتاد و دو عیسوی زمام حکومت هندوستان بدست آورد درین وقت قحطی عظیم در صوبه بنگاله افتاد اما از حسن تدبیری این والا جناب

این ایف بی بی در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و نه  
 پنج صد و بیست و هشت و ده صاحب رزیدنت بها در اسبوسم ساخت بعد تحقیقات کامل  
 او را از امر فرمانروایی محفل ساخته سیکه را از خاندان او که بغایت صغیر السن بود  
 به فرماندهی برداشت در همین ایام نخست انجام ولیعهد سلطنت و وزارت دولت و مملکت  
 پرست است و بزرگوار هندوستان تشریف شریف از زانی داشتند اهل هندوستان را ستم  
 بر شاهان و غیره ایشان دولت را محفوظ و کاملاً این فرمانرو

### فکر حکومت کار و لادن گور و جیست درل

این ایف بی بی در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و نه  
 بر آید است در همین ایام در بار قصری بدلی تزیین یافت و علیا حضرت خطاب غیاث  
 به خطاب موروثی خود ایضا و در مدینه الطهره این خطاب به ریخته این نام است السلطنت  
 درین در بار فرمود که فکرش بتفصیل در واقعات خاص علیا حضرت حواض  
 سوانح نگار خواهد شد بعد یک سال در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و نه  
 قیام عظیم در هندوستان افتاد این و الا جناب و از ده که در دهیه در امداد  
 قحط زدگان و دفع این قحط صرف فرمود تا بهم هزار پاکس از گرسنگی پاک گردید  
 بعد از بقاشا فخرتقارن این حال امیر شیر علی خان از سفارت انگریزی انکار فرمود

و سفیر روس را بعزت و تواضع تمام پیش خود جاداد درین صورت این والا جناب سعاد  
 القاب لشکری گران بسرگردگی بهادران جهان فروش فرستاده ولایت افغانستان  
 بدست آورد و امیر علی شیر خان تاب مقابلہ و مقابله نیارده بطرف ترکستان گریخت و هانجا  
 از مرگ طبعی درگذشت ابالی این دولت یعقوب خان پسرش را امیر کابل تسلیم کرده  
 مشرکوناری را برزیدنی آماج متعین ساختند بعد چندی افغانستان را کشته علم بجا و  
 بلند کردند درین صورت باز افواج بحر امواج روانه کابل شده بتدارک و تنبیه سرکشان  
 باغیان انجا بدست یعقوب خان را بدست آورده بهندوستان فرستاد و دوباره در کابل  
 قند بار قیمنه کامل فرموده سطوت و صولت این سلطنت را بر عوام الناس ظاهر ساختند

### توکر حکومت کارکوئیس آف رین گوزنر خیرل

این مجموعه رحم و کرم و این خلاصه و دوران نبی آدم در سال یک هزار و شصت و هشتاد  
 عیسوی قدم بر سریر گوزنری بهندوستان نهاد و از انواع التفات بادشاه و مراسم خسروانه  
 یادگاری معقول در بهندوستان گذاشت افسدان و فتنه اندوزان کابل را بعد جنگهای  
 علی الاتصال شکست فاش داد و عبدالرحمن خان را بامارت و بادشاهی کابل برداشت  
 و بدیگر انتظامات عمده نظر توجه گاشت انتظام (کوکل سلف گوشت) در بهندوستان جاری  
 فرموده و لهای مردم بدست آورد و تمام اهل بهندوستان التفات های گوناگون رین منست

سپاس گزار عهد دولت او شدند.

### تذکر حکومت لار و ورن گورنر خیرل

این والا جناب مستغنی خطاب امیر کبیر صاحب دولت و تدبیر در سال یک هزار و هشتصد و هشتاد و چهار عیسوی در ملک هندوستان نزول اجلال فرموده از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق و لہامی جهانیان را بدست آورد و تا حالت نگارش این اوراق بر سریر دولت و کارهای تنگن بوده بگی همت و الای خود را بر فاج و فلاح خلق مصروف دارد در همین عهد و دولت بتاریخ شانزدہم فروری سال یک هزار و ہشتصد و ہشتاد و ہشت عیسوی بن جلی خجابه سالہ علیا حضرت ملکہ معظمہ قیسرہ ہند دام سلطنتہا در تمامی ہندوستان بشوکت و عظمت تمام بر روی روز آندہ مستحقان این درگاہ و بندہ گان این بارگاہ از پاپیشناسی این امیر بتدبیر بدارج علیہ فایز گردیدہ اند امید است کہ اینر و جهان آفرین و خداوند زمان و زمین این والا جناب مستغنی خطاب را دیرگاہ در قصر فرماندہی ہندوستان رولق بخش روزگار دارد.

### نظم

چین تا گلشنان باشد تو باشی

تو باشی بوی گلزار چین

اہی تا جهان باشد تو باشی

تو باشی صدر بزم و انجمن

و کبر سلطنت علیا حضرت قدر قدرت ملکه معظمه کوئن و کشوریه قیصره هند

### وام سلطنته

وقت شد اکنون که به جا دو گری	باز کشایم و رود اوری
دقلم از سحر زبان بر کشم	سحر زبان را به قلم در کشم
سلک سخن را که در افشان کنم	پیشکش حضرت سلطان کنم
زانکه چو بوسم در دولت پناه	تحفه ازین به نبود پیش شاه

آنکه مورخان راست گفتار و نشانایان کارنامه این سرکار و دولتمدار خیر این اخبار  
آنهاست که علیا حضرت قدر قدرت کوئن و کشوریه قیصره هند بعد از وفات عم نامدار  
خود یعنی ولیم چهارم بادشاه انگلستان بتاریخ بیستم جون سال یک هزار و هشتصد و سی و  
هفت عیسوی بهمریزده سالگی پادشاه سلطنت گذاشت صدای نصیر شوق و سرور  
بلند شد و کوس عیش شادمانی پر آوازه گردید سلطنت طرح اقامت فکند خلافت بمرکز قرار رسید

بهر مزده که عیش ابد ببار آمد	شگفته روحی جاوید را به بار آمد
بناخت در گجاها نشاط ویداری	که زود نشسته از باد و خسار آمد
چو گل شگفته رخ و چو غنچه ثندان لب	بروزگار بشارت که نوبهار آمد
خمش ای دل برگشته چند بخروشی	نفتحه اثر ناله های زار آمد

بتاریخ بیستم جنوری سال یک هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی جشن عروسی آنحضرت با بادشاهان  
 البرت جرمنی نورافزای دیده نظارگیان و مسرت بخش خاطرخواهان شد چهار فرزند  
 فریدون فروپنج و ختران نیک اختر بوجود آمده نشاط حیات با آنحضرت و بشارت است  
 سلطنت بنحاص و عام در دادند هر چند که شاهزاده البرت به اعزاز شوهری آن حضرت  
 افتخار داشت اما در امور ملک اصلا اختیاری و اقتداری به این والا جناب حاصل  
 نبود در سال یک هزار و هشتصد و شصت و یک عیسوی<sup>۶۱۸</sup> بادشاهزاده مدوح الافاق  
 که بصفت بادشاهی و محامد خسروانی اتصاف داشت و ولایت حیات فرمود و انداز غمهای  
 این واقعه جانگزا که تواند دریافت و صورت مل این حادثه هوش ربا که تواند نوشت  
 لازم بر استقلال و همت علیا حضرت که با وجود تعلقات ظاهری و باطنی به کمال جرأت و  
 مردانگی احوال این آلام داند و فرموده و باشک شوی فرزندان جگر گوشه پرداخته  
 نظر عاطفت از رعایای خود برگرفتند و این آتش غم دانه را در سینه بی کینه خود  
 پنهان داشته همچنان بداد و هی خلایق پرداختند الحق و ات مقدس این نونهال  
 چمن سلطنت با قبالندی و بلندی بخت چنان یگانه برآمده که مطالعه کنندگان تواریخ  
 سلاطین با ضمیمه در حیرت بر روی خود کشوده اند که چندین فتوحات علی الاتصال  
 باندک زمانی و اقل مدتی چگونه آنحضرت را میسر آمده مخصوص جنگ فغانستان و بارو

تسخیر بانگ کانگ از دست نفقور چین و بدست آوردن ملک سند فتوحات علی دجل و پنجاب و  
 گجرات و چینیان و اله و برهادران و ده دلازان نامہ ہاشا ہنشاہ روس و معرکہ روم حیرت نامہ  
 ایست جهت ناظرین اخبار و شگفت زار نیست برای طالبان آثار اگر چشم انصاف کشودہ شود  
 و نظر غور بر کارنامہ آنحضرت گماشتہ آید معلوم میتوان کرد کہ این نتیجہ نیست غیر وہست بلند  
 آن حضرت است کہ بجز وارادہ امری اقبال و واسپہ باستقبال می شاید و دولت برکاب  
 می دود و در سال یک ہزار و ہشتصد و ہفتاد و ہشت<sup>۱۸۶۶</sup> عیسوی وارث تخت شہر یاری  
 نگین خاتم جهان داری و لیعہد دولت انگلیسہ یا دلاسلطنت برطانیہ بادشاہزادہ عالم و  
 عالمیان پرنس آف ویلز بطریق گلگشت داخل ہندوستان گردیدہ جهانی را از دیدار  
 فاضل لا نور ہمقرین نشاط و انبساط ساخت مقام دارالحکومت لکھنؤ و قلیککہ از قدم  
 میمنت لزوم مہبط انوار شد این نامہ نگار نیز بشرف زمین بوس آنحضرت افتخار و دہجانی  
 یافت بحق این مہتمما ہی التفات خسروانہ علیا حضرت میتوان شمرود کہ نظر بعد مسافت  
 فرمودہ و اختیار آلام مفارقت سخت جگر بر ذات مقدس خود گوارا نمودہ آن وارث  
 تخت و تاج را بہمت انظار کمال مرحمت ہای بادشاہی بہ ہندوستان فرستاد و  
 چشم ہای منتظران را کہ متمنی این روز فرست آمد و ز بود از دیدار جمال بادشاہزادہ عالمیان  
 نوری تازہ بخشید و در سال یک ہزار و ہشتصد و ہفتاد و ہفت<sup>۱۸۶۶</sup> عیسوی از غایت التفات



خسروانه که بار عایای هند ملحو خاطر علیا حضرت قدر قدرت ست القاب قیصری هندوستان  
 بر القاب موروثی خود افزوده فرموده در دربار دہلی بتاریخ یکم جنوری سال یک هزار و  
 هشتصد و هفتاد و هفت عیسوی بذریعہ نائب السلطنت لارڈ لٹن صاحب گورنر جنرل کشور  
 هندوستان اعلان این خطاب مستطاب فرمودند بحق درباری ترتیب یافت که در  
 دوری اراد و از سلاطین ملکہ در بتاریخ پنج کی از بادشاہان ماضیہ دیدہ و شنیدہ نشد  
 جملہ فرماندہان هندوستان مثل مہاراجہ کشمیر و نواب نظام و مہاراجہ برودہ و مہاراجہ  
 جی پور و مہاراجہ جوہ پور و مہاراجہ انانی اودی پور و عالیجہ مہاراجہ سیندھ و  
 مہاراجہ ہولکر و دیگر والیان ملک ہندوستان و سفرای دول خارجہ و بادشاہ سیام  
 و برین دربار و بارشہر یک گردیدہ انظار خلوص و عجب و دیت کہ باتاج و تخت برطانیہ  
 داشتند با حسن وجہ نمودند و از جانب علیا حضرت قدر قدرت با این حضرات عالی درجا  
 از عظامی علمہای زرنگار و خلعت ہای فاخرہ و خطابات لایقہ انظار کمال شفاق و شہادت  
 و اعلان منتهای مراحم شاہنشاهی گردیدہ بچہن در ہر اضلاع ممالک محروسہ جشن ہای  
 عظیم الشان ترتیب یافتہ انواع خیرات و مبرات بظہور آمد و در صدر ہر دو  
 کرنیل شمیر صاحب بہادر جینی کمال تنگ و احتشام ترتیب دادہ ہیا دگار این جشن قیصری  
 بندگان درگا و ہوا خواہان این بارگاہ را اسناد چرمی بہرزیای حسن خدمات مرحمت فرمودند

از آنجمله باین نامه نگار نیز این منشور عاطفت که همانا منشور طالع بیدار من میخوانند بود و این  
 فرموده سرم را از جھنم خاک بر افلاک رسانیدند بوقوع این روز سست اندوز از  
 غایت نشاط و انبساط که دلهای اهل هند را سروری تازه و مسرتی بی اندازه حاصل  
 آمد و تمامی هندوستان بهرجایشن بای عظیم ترتیب یافت و تمامی رعایا  
 فرمان پذیرهند وستان انبذل وایشان و خیرات و مبرات و روشنی چراغان و رقص و سرود  
 نشاط بی منتها اند وخت و هر قدر نشاط و انبساط که بدلهای خیر اندیشان جا گرفت اند از آن  
 کردن آب دریا بشت پیچودن و اختر بنگشت شمردن است او تعالی عزشانه و جل جلاله  
 ظل عاطفت علیا حضرت قدر قدرت مادت های دراز بر مفارق مابندگان بسو ط داشته  
 آنحضرت را کار نوای کافه انام و مرجع سلاطین عظام دارد

الهی تا جهان را نام باشد در جهان باشی | بدولت کامیاب و کام بخش کامران باشی



۲۲

904

72

90M

A fine of **one anna** will be charged for each day the book is kept over time.

[illegible]

